

# اینجا عسلویه است: ته جهنم! اینجا لبخند بر لبی نمی بینی!

مصاحبه با یکی از کارگران عسلویه

این مصاحبه توسط افشین کوشا بر پایه فایل صوتی چند ساعته ای که برای نشریه بذر ارسال شده، تهیه و تنظیم شده است.



## لطفا خودت را معرفی کن؟

من يك کارگرم که سالها در شرکتهای پیمانکاری در نقاط مختلف ایران کار کرده ام و چند سالی است که در منطقه عسلویه مشغول بکار هستم.

## ممکنست قدری در مورد پروژه عسلویه توضیحاتی بدهی؟

طرح عسلویه مربوط به بهره برداری از حوزه گازی در جنوب است که با قطر مشترك است. موقعی که این پروژه راه افتاد دولت اعلان کرد که ما 20 سال از قطر عقب هستیم و باید خودمان را هر جوری شده به آنها برسانیم. من زیاد از این جور چیزها سر در نمی آورم. فقط اینرا می دانم که کل طرح مال شرکت فرانسوی توتال است. این توتال است که سیاستهای این پروژه را تعیین می کند. آخوندها که خودشان نمی توانند این جور سیاستهای بزرگ در مورد نفت و گاز را تعیین کنند. آنها فقط به فکر منافع و جیب خودشان هستند.

همه جا اسم توتال هست اما ما نیروئی از توتال در منطقه نمی بینیم. توتال این پروژه را به چند شرکت خارجی دیگر مثل شرکت «هیوندا» یا «ال جي» کره ای سپرده و زیر دست کره ای ها هم پیمانکارهای ایرانی کار می کنند.

می گویند فرانسوی ها فقط روی چاههایی که در 100 – 150 کیلومتری عسلویه روی دریا برای استخراج گاز زده اند حضور مستقیم دارند.

یکی دو هزار کارگر و متخصص کره ای هم هستند که همه چیز شان از ایرانی ها جداست. من تا حال آنها را پشت دستگاهی ندیدم مثل اینکه کارشان فقط نظارت فنی است.

تمام تکنولوژی و ماشین آلات منطقه از خارج آمده است مثل جرثقیلهای دوهزار تنی. شرکت «هیوندا» همان شرکتی است که خانواده رفسنجانی با باجگیری راه شان را به ایران باز کرده اند. تا آنجائی که من می دانم این شرکت غیر از پروژه های نفت و گاز توی ماشین سازی و یخچال سازی هم در ایران دست دارد.

الان همه کاره منطقه عسلویه این شرکت کره ای است. عسلویه يك منطقه ویژه است که کاملا در اختیار این شرکت قرار گرفته است.

## منظورت از منطقه ویژه چیست؟

یعنی همه چیز تحت اختیار خارجی ها قرار دارد و هر چیزی که خواستند می توانند بدون گمرکات وارد این منطقه کنند. حتی تمام «گیت پاس ها» (دروازه ورودی ها) توسط آنها کنترل می شود و کسی بدون اجازه و امضا این شرکت نه

**می تواند وارد این منطقه شود و نه جنس وارد و خارج کند. برخی از کارکنان این شرکت برای اینکار فارسی هم یاد گرفته اند.**

دولت قانون گذراند که هر وسیله ای از وسیله نقلیه تا ماشین آلات تا وسایل زندگی بدون گمرک می تواند توسط شرکتهای خارجی وارد این منطقه شود ولی باید پنج سال در این منطقه مورد استفاده قرار گیرد بعد می تواند به فروش رود و به دیگر مناطق ایران منتقل شود. خود این مسئله به يك منبع بزرگ رشوه خواری برای ادارت دولتی بویژه نیروهای انتظامی تبدیل شده است. که با دریافت رشوه اجازه خروج وسایل یا ماشین آلات را صادر می کنند.

### **کار اصلی شرکتهای پیمانکار چیست؟**

بیشتر کار تاسیساتی است. در درجه اول لوله کشی برای انتقال گاز و تاسیسات ایستگاههای پمپاژ است. لوله ها در اندازه های مختلف است مثل 36 اینچ یا 52 اینچی. برای اینکار کانال کشی هائی تا عمق سه متر صورت می گیرد. تا حالا صدها کیلومتر لوله کشی شده شاید هم بیشتر.

مثلا تا بید بلند آجاری 700 کیلومتر لوله کشی رفت و برگشت صورت گرفته است. که پیمانکار اصلیش يك شرکت کانادائی بود.

همچنین ساختن تاسیسات برای کارخانه های پتروشیمی.

لوله کشی ها را بیشتر شرکتهای پیمانکار ایرانی انجام می دهند. اکثر شرکتهای ایرانی نصابند یعنی مجری نصب اند. برخی شان کارهای صنعتی هم می کنند. مثل شرکتهائی چون رامشیر که منابعی چون «کولین پاور» و خنک کننده برای تاسیسات گازی می سازند. منتهی همه اینها تحت نظارت شرکت «هیوندا» است.

البته کارهای تاسیساتی دیگری مثل جاده سازی و اسکله سازی هم هست که همش دست سپاه است. چونکه پول زیادی توش هست. ثقلب و سیا بازی توش زیاد است.

سپاه نه پولی بابت ماشین آلاتی مثل بولدوزر و لودر و گریدر و انفجارات می دهد نه بابت کارگر. نیروی کار مفت دارد. چونکه کسانی که دوره سربازی اجباری شان را در سپاه می گذارند مزدی دریافت نمی کنند.

از هر کی در شرکت پیمانکاری کار می کند پرسسی می داند و بهت می گوید نون بیشتر توی بتن و خاکبرداری است تا رشته های دیگر. شرکتهای با ثقلب تو اینکار کلی پول در می آورند. آنقدر بخور بخور هست که گندش در آمد. همین چندی پیش اسکله ای که سپاه ساخت فرو ریخت. و يك شرکت دیگر هم به جای بتن ریزی زیر يك سکوئی که قرار بود پرسهای 500 تنی روی آن نصب شود بشکه های دویست لیتری که با سنگ و خاک پر شده بود، گذاشته بود. که به خاطر شکایت يك کارگر که مزدش را نداده بودند لو رفت.

### **قدری در مورد منطقه عسلویه و مردمش توضیح بده؟**

عسلویه قبلا يك روستا بود و الان فکر کنم مرکز بخش است. عسلویه پائین بوشهر قرار دارد. حدود سی ساعتی با ماشین تا تهران اگر يك ضرب رانندگی کنی فاصله دارد. بعضی ها می گویند اسمش را به خاطر اینکه سابقا اینجا محل کندو عسل بود عسلویه گذاشتند برخی دیگر هم می گویند به خاطر يك گیاهی به نام «اسل» به این نام خوانده می شود. عسلویه با جمعیت کپر نشین دور و بر حدود 11 هزار نفری جمعیت دارد. اکثرا عرب و فقیر هستند. مردمش تو کار ماهیگیری و دامداری و کشاورزی و قاچاق کالا از کشورهای خلیج بوده و بعضی های شان زندگی عشایری هم داشته و بیلاق و قشلاق می کنند. اما این چند سال چهره عسلویه عوض شد. يك خیابان دارد که پر از مغازه فروش اجناس است. ولی سرگردنه است و روی هر چیزی انگشت بگذاری چند برابر تهران قیمت دارد.

**آلودگی هوا در عسلویه وحشتناک است. می گویند آلودگی مثل يك نیروگاه اتمی است. به خاطر آلودگی گازی زندگی همه مردم در خطر است.** ممکنست هزار تا مرض بگیرند. گفته بودند می خواهند کلا این منطقه را خالی کنند اما حالا تصمیم شان عوض شد و صحبت از این می کنند که حتی بعد از اینکه تاسیسات گازی عسلویه تمام شود و کارخانه های پتروشیمی هم درست شود این منطقه را حفظ کنند و آنرا به شهر تبدیل کنند.

عسلویه روی چاههای گاز بنا شده و یکی از عظیمترین پروژه های گازی دنیا بغل گوشش موجود است. اما مردم این روستا از اولیه ترین وسایل زندگی هم محرومند نه آب آشامیدنی سالم دارند نه امکانات درمانی (فقط يك درمانگاه يك تختخوابی هست) و حتی از لوله کشی گاز محرومند. در صورتیکه همین الان دارند بغل دستش حدود 70 کیلومتر لوله کشی می

کنند که به شبکه سراسری وصل شود تا افت گاز تهران جبران شود و آقایون بتوانند توی شمیران هم گاز داشته باشند.

به خاطر این پروژه يك فرودگاه هم تو عسلویه زدند که معمولا مهندستها و سرپرستها و مقامات شرکتها از آن استفاده می کنند. ممکن نیست که سوار هواپیمائی بشوی تیپهای ناجوری را نبینی منظورم تیپهای حزب اللهی شيك و پيك يقه سه سانتی که هر کدام يك كيف سامسونت هم دستشان هست. اینها اصلا نه ربطی به کارگر دارند نه حتی به يك آدم فني. يك آدم فني خودش را اون شکلی در نمی آورد. اینها بیشتر آدمهای امنیتی هستند تحت عنوان مدير فلان فاز و بهمان فاز می آیند و می روند و زیر پایشان هم ماشین کولر دار است. کارشان چوپونی امنیتی است. حواسشان خیلی به عسلویه است.

### **طبق آمارها می گویند حدود پنجاه هزار نفر در این منطقه مشغول به کارند. کار اینها چیست، کجا زندگی می کنند، چگونه کار می کنند؟**

بین، تو عسلویه نزدیک به صد تا شرکت پیمانکار کار می کنند. هر شرکت هم با توجه به پروژه ای که گرفته چند تا کمپ تو بیابون زده و تقریبا اکثر کارگران و کارکنان در این کمپها زندگی می کنند. یا کنار برخی ایستگاههای متعلق به این شرکتها. تقریبا تو هر کمپی چهارصد نفری زندگی می کنند. مثلا شرکتی که من توش کار می کنم چهار تا از این کمپها دارد با چند تا ایستگاه بین کمپها.

رشته های کاری مختلف است از خاک برداری و کانال کشی هست تا حمل و نقل لوله های سیزده چهارده متری و مصالح دیگر تا تعمیرات ماشین آلات سنگین تا بتن ریزی تا نصب لوله ها تا جوشکاری تا کارهای خدماتی مثل آشپزی تا رانندگی و غیره. البته الان می گویند چند تا شرکت پتروشیمی بکار افتاد که من از کارشان اطلاعی ندارم.

### **وضع مسکن کارگران چطوری است؟**

**مسکن! بیشتر يك طويله است. خانه های پیش ساخته تو کمپ کنار هم چیدند و دور کل کمپ هم «تنس» و سیم خاردار کشیدند. توی هر اتاق از هشت تا دوازده نفر توش زندگی می کنند. جا آنقدر تنگ است که کارگران لباس و کفش شان را بیرون اتاق می گذارند. از آدم مسن تا کارگر جوان از معتاد تا غیر معتاد را کنار هم گذاشتند. متاسفانه تا کنون کلی تجاوز جنسی به این کارگران جوان شده و جیک کسی هم تا حال در نیومده است.**

البته بخش کارمندی و مهندسی هم تو کمپ هست که اتاقهای شان جداست اونها هم هر سه چهار نفر تو يك اتاق هستند ولی امکانات زندگی شان با ما فرق دارد. حساب نور چشمی ها و از ما بهترن شرکت هم که کلا جداست. کارمندان و مهندسان سالن غذاخوری دارند ولی کارگران باید تو همان اتاقهای شان غذا صرف کنند.

### **می توانی يك روز زندگی خودت و کارگران دیگر را شرح دهی؟**

نزدیکهای ساعت پنج صبح آژیر کمپ به صدا در می آید. ژنراتورهای برق هم به فاصله کوتاهی خاموش می شوند. خاموشی ژنراتور یعنی اینکه بیدار باش اجباری چونکه هوا آنقدر گرم است که بیشتر از چند دقیقه در اتاقها نمی توانی بمانی. مریض باشی یا نباشی باید پاشی و از اتاق بیرون بری. تقریبا يك ساعت فقط داریم که توالت برویم و سر و صورت بشوریم و صبحانه بخوریم. در نظر بگیر برای حدود سیصد چهار صد کارگر سه چهار تا توالت درست کرده اند. ما حتی فرصت نمی کنیم با خیال راحت شکم مان را تخلیه کنیم.

فرصت آنقدر کم است که کارگران مجبورند تو دسته های چند نفری با هم صبحانه بخورند یکی با جمع کردن ژتونها سریعا می رود صبحانه را تحویل می گیرد یکی دیگر آب جوش می آورد برای چائی. صبحانه هم يك تیکه کره 25 گرمی و همانقدر پنیر با يك تکه نان ماشینی لواش که ما بهش می گوئیم نون فتوکپی چون اصلا قوت ندارد. تقریبا هیچ کسی سیر نمی شود. مگر اینکه یکی که تازه از مرخصی برگشته باشد یا گذارش به يك آبادی افتاده باشد مقدار نون بیشتری با خودش آورده باشد که معمولا زود تمام می شود.

به هر پنج شش کارگر يك کولمن آب یخ می دهند که باید تا شب با آن سر کنند. مثلا آب تصفیه شده دریاست اما شور و تلخ است. آب برای ما خیلی مهم است. آنقدر که اگر کسی تو راه گیر بیفتد معمولا کسی به کسی آب نمی دهد. مگر اینکه خیلی با معرفت باشد.

بعدا از صبحانه یکسری که «موتورمن» هستند در کمپ می مانند. کارمندان و مهندسیها هم می روند تو بخش اداری زیر کولر. اکثر کارگران پشت وانتها سوار می شوند و می روند تو خط لوله.

معمولا هر شرکت پیمانکاری توی مسیر چند تا کارگاه هم دارد. خط لوله غوغاست. ساعت شش و ده دقیقه صبح کار شروع می شود. تا ساعت 12 ظهر کار یکسره ادامه دارد. کار زیر اون گرما، وحشتناک است حساب کن زیر گرما بالای پنجاه درجه و رطوبت 60 - 70 درصدی. شوخی نیست. اگر ابزار کاری اشتباهی تو آفتاب مونده باشد نمی شود بهش دست زد.

ساعت دوازده یک ماشین از طرف شرکت می آید و نهار می آورد. توی ظرفهای یکبار مصرف. مقداری برنج با مقداری خورشید به هم ماسیده به ما می دهند. اگر محبت کارفرما گل کند یک نوشابه یک و نیم لیتری هم برای هر شش نفر می فرستد.

معمولا از ساعت 12 تا ساعت 3 بعدازظهر کسی کار نمی کند. البته به انصاف شرکت و یا سرپرست و یا فوریت کار هم بستگی دارد چونکه بعضی وقتها استراحت تا دو بعدازظهر است. کارگران همان جا زیر سایه ماشین آلات دراز می کشند. بعد از استراحت بستگی به زمستان و تابستان دارد تا شش تا هفت یا هشت شب کار می کنیم. **10 ساعت کار در روز روی شاخش است ولی شده که تا 12 ساعت حتی 15 ساعت هم کار کنیم.**

البته شب کاری هم هست چونکه بعضی کارها مثل بتن ریزی را تو گرما روز نمی شود انجام داد. وقتی کارفرما می گوید کاری باید امروز و فردا تمام شود دیگر ساعت کاری مطرح نیست. این موقعها بعضی از کارگران بیست و چهار ساعت یکسره کار می کنند.

معمولا قبل از تارک شدن با ماشین به کمپ بر می گردیم. موقع برگشتن دیگه کسی کسی را نمی شناسد چونکه یکسره خاک و خل روی ما نشسته است. قیافه مان با آن چغیه ها می شود عین لورنس عربستان که از توفان شن برگشته. آنقدر خسته و کوفته هستیم که کسی حال حمام گرفتن هم ندارد. بگذریم که چند تا دوش بدون در و پیکر با آب یکسر شور به عنوان حمام گذاشتند که آبش هم مدام قطع و وصل می شود. بعد هم شام می خوریم که معمولا نون و پنیر و هندوانه یا ماکارونی است.

اینه وضع کار و زندگی ما تو یک روز. روز تعطیل و آخر هفته هم نداریم. هر کارگری یکسره 24 روز باید کار کند بعد 6 روز «رست» (استراحت) بگیرد. که بتواند برود سری به خانواده یا زن و بچه اش بزند. ولی آنقدر راه دور است یا وسیله نقلیه گیر نمی آید که اکثر کارگران هر دو سه ماه از «رست» شان استفاده می کنند. بلیط هواپیما 50 هزار تومان است که وسیع کارگر به آن نمی رسد. حداقل یک روز طول می کشد و منتظر ماشینی باید باشی تا از کمپ خودت را به گلوگاه نیروهای انتظامی برسانی. یک دو روز هم طول می کشد تا فی المثل به تهران بروی.

### این شرایط سخت را چطوری کارگران تحمل می کنند؟

با اعتیاد. مواد مخدر بیداد می کند. خودشان آمار دادند شصت هفتاد درصد کارگران معتاد هستند. مواد مخدر مثل نقل و نبات در منطقه پخش می شود. از فرودگاه عسلویه که پیاده شوی. همینطور آدم دور تو را می گیرند که بهت انواع مواد مخدر را بفروشند. این منطقه یکی از گذرگاههای اصلی عبور مواد مخدر از بلوچستان پاکستان به کشورهای خلیج و منطقه شیراز است. مدام جلوی چشم ما کاروانهای بزرگ حمل مواد مخدر رد می شود. چند تا موتور سوار «کلاش» بدست این ماشینها را اسکورت می کنند. می گویند سپاه و نیروی انتظامی مستقیما تو اینکار دست دارند.

اولین شبی که تو کمپ بودم. تعجب کردم دیدم تو تاریکی دور تا دور اتاقها کپه کپه آتیش روشن و دور هر کپه چند تا کارگر نشسته اند با همان سیمهای آرماتور تریاک می کشند. ابعاد اعتیاد وحشتناک است به چیزی می گم به چیزی می شنوی. **دیگه سر کار هم کارگران مواد می کشند به خاطر اینکه اون شرایط سخت را تحمل کنند. مثلا یک جوشکار چند ساعت لوله را جوش می دهد بعد می رود یک یک می زند. شده یک جور دوپینگ. دوپینگی که یک مدت کار می کند ولی بعدش هی باید «دوز» اش را بالا ببری. آخرش هم جسم تو را از بین می برد. اعتیاد حتی دامن کارمندان و مهندسیها را هم گرفته است.** دیگه هیچ قیاحتی ندارد. کسی هم مخالفتی با آن نمی کند. راستش را بخواهی یک جور برنامه خود این آقایون است. مگه جمع کردن یک عده آدم در خیابانهای عسلویه که جیره مواد مخدر به کارگران می رسانند برای شان کاری دارد؟

کارگری که از آن سر دنیا خانه و خانواده اش را به امید چندر غاز ترک می کند هیچ تفریحی هم ندارد حتی تلویزیون هم نیست که شب یک فیلمی ببیند. تنها «رادیو فردا» است که

انگاری اون هم فقط برای لودگی است. کارگری که به این شدت مجبور است کار کند به ناگزیر می افتد تو این خطها. فقط اینرا بگویم که عسلویه باعث بیچارگی و بدبختی و از هم پاشیدگی هزاران خانواده شده است. اوائل بعضی از کارگران زن و بچه شان را باخودشان آوردند که ساکن منطقه بشوند ولی پشیمان شدند چونکه هیچ امکاناتی نبوده و نیست. کم نیستند کارگرانی که به امید پول درآوردن آمدند و بعد از چند ماه هم که بر می گردند معمولا پولی دستشان نیست چونکه کارفرما هی پرداخت حقوق کارگران را به تعویق می اندازد. کارگری که دست خالی بر می گردد خوب معلوم است که نمی تواند خرج خانواده اش را بدهد. زنش بهش پشت می کند و کار به طلاق و طلاق کشی می کشد. فقر باعث می شود کار به تن فروشی زن و دختر بکشد. کم نیستند کارگرانی که آمدند عسلویه و کلا ماندگار شدند و زن و بچه شان را بکلی ترک کردند. و کم نیستند کارگرانی که در آمدشان را فقط خرج مواد می کنند. اعتیاد روح و اراده بسیاری را کشته الان هم دارد عوارض جسمی اش را بروز می دهد. حتما شنیدی که طی چند ماه گذشته حدود 38 جسد در عسلویه پیدا شده که اکثرا در اثر اعتیاد به مواد مخدر مردند.

### **میزان دستمزد کارگران چقدر است؟**

**همه جا تبلیغ کردند که کسی يك مدت برود عسلویه پولدار می شود. و اوایل حتی می گفتند مزد را به دلار می دهند. راستش آواز دهل شنیدن از دور خوش بود. درست است که مقدار دستمزد از جاهای دیگر بیشتر است اما واقعا حساب و کتاب کنی تفاوت زیاد نیست. میزان دستمزد هم بستگی به نوع کارگر دارد. از کارگر ساده تا سرپرست که معمولا آدم با تجربه و با مهارت بالا است. معمولا مزد کارگر ساده حدود 220 - 180 هزار تومان است کسی هم که خیلی خوب کار کند مزدش به 300 هزار تومان نمی رسد. کارگر ماهر مثلا يك جوشکار وارد ممکنست تا 600 هزار تومان هم حقوق بگیرد. سرپرستها هم که تعدادشان خیلی محدود است تا يك میلیون تومان هم می گیرند. اما دستمزد کارگران بومی و افغانی و بلوچ از کارگران ساده هم کمتر است. نحوه استخدامشان هم فرق می کند.**

### **چه فرقی دارد؟ با توجه به اینکه در آمارها آمده که چهار تا پنج درصد کارگران از میان بومی ها استخدام می شود؟**

بومی ها بیشتر تو کار نگهبانی هستند. یعنی کارشان حفاظت از ایستگاهها و وسایل شرکتها است. حقوق شان هم ماهی هشتاد هزار تومان است. طرف حساب شرکتها خانهای محلی اند. یعنی کسانی که زمین و باغ دارند و یا صاحب نفوذند. معمولا اهالی بومی روی زمینها باغات و امکانات آنها کار می کنند. مزد اهالی بومی به این خانها به عنوان واسطه و دلال پرداخت می شود. برای هر نفر 150 هزار تومان می گیرند ولیکن آنها هفتاد هزار تومان را به جیب می زنند و فقط هشتاد هزار تومان به نگهبانان می دهند. نگهبانی هم یعنی عادت کردن به زندگی با عقرب و مار و جانورهای وحشی در بیابان.

**کارگران افغانی و بلوچ روزمزد هستند. روزی پنج تا شش هزار تومان. آن هم هر وقت شرکت نیاز داشته باشد. سخت ترین کارها هم بر عهده آنهاست. تازه يك فرق دیگر میان ما با آنها این هست که اینها حق زندگی در کمپها را هم ندارند. اکثر کارگران تحت عنوان اینکه افغانی و بلوچها، کثیف هستند و شپش دارند نمی گذارند آنها بیایند توی کمپ زندگی کنند. بگذریم که همه اتاقهای ما از شدت کثیفی پر از جانور و شپش است. افغانی ها و بلوچها مجبورند کنار همان لوله ها یا کپرهای بومی ها زندگی کنند بدون هیچ امکاناتی.**

### **یعنی به کارگران افغانی و بلوچ توسط کارگران ایرانی ظلم می شود؟**

**آره. کم که علیه افغانی ها در مملکت تبلیغ نمی شود تازه يك جورى همه چیز توسط کارفرماها چیده می شود که اوضاع اینجوری شود. دعوای ملیتی که فقط با افغانی و بلوچ نیست در بقیه کارگران هم که از جاهای دیگر می آیند هم هست. هزار جور اختلاف بین کارگران دامن می زنند. این جزو الفبای اولیه بخش کارگری است. دامن زدن به اختلاف بین ترك و لر و عرب و فارس. شیعه و سنی و تازه آخوندها هم آمدند اختلاف بین نماز خون و بی نماز و نجس و پاک را هم اضافه کردند. بعضی وقتها بین کارگران ملیتهای مختلف دعوا و کتک کاری می شود.**

### **موضوع این دعوها چیست؟**

**بستگی دارد که کارفرما تفرقه را چگونه ببیند.** مثلا يك کارگر لر را اخراج می کنند چهار تا کارگر دستمال به دست ترك از کارفرما دفاع می کند. آنوقت بین ترکها و لرها زد و خورد می شود. یا بین لرها و افغانی ها هم اینجور صحنه ها دیده می شود. یا ترکها اعتصاب می کنند ولی لرها همراهی نمی کنند و سر کار می روند.

### **کارگرانی که در عسلویه کار می کنند بیشتر از کجا می آیند؟**

برنامه شغلی در ایران مثل همان سربازگیری دوره رضا شاه است که الایلا اردبیلی باید حتما می رفت اهواز خدمت می کرد اهوازی می آمد اردبیل. عسلویه هم اینطوری است، تقریباً از هر ملیت و منطقه ای هستند. بیشتری ها ترکها و لرها هستند. خوزستانی ها هم کم نیستند. عربهای خوزستان هم هستند. هم لرهای خوزستان اند هم لرهای اطراف اصفهان. افغانی ها هم که زیاد هستند.

### **کارگران کرد چي؟**

من شخصاً ندیدم. فکر نمی کنم زیاد باشند. این را هم بگویم که تقریباً کارگران مناطق و ملیتهای مختلف با هم زیاد قاتی نمی شوند. یعنی لرها با ترکها هم اتاق و حتی هم غذا نمی شوند و همینطور بقیه. البته خوزستانی غیر عرب بیشتر قاتی می شوند. این مسئله حتی توی گروههای کاری هم هست. مثلا يك سرپرست ترك سعی می کند کارگرانشان را از میان ترکها انتخاب کند.

### **آیا از نظر تخصص و مهارتهای کاری هم بین کارگران ملیتهای مختلف تفاوت هست؟**

تا حدودی. افغانی ها و بلوچها که اساساً کارگر ساده اند. ترکها و جنوبی ها فنی ترند. تو ترکها و جنوبی ها مکانیک زیاد است. لرهای اصفهان هم تویشان فنی زیاد دیده می شود. مثلاً همه کسانی که از فلاورجان می آیند جوشکارند. یا يك روستای دیگر از آذربایجان که همه شان راننده ماشین آلات سنگین اند. يك چنین تقسیم بندی هائی هست.

### **استخدام کارگران چگونه است و مزد چگونه پرداخت می شود؟**

معمولاً مستقیماً به منطقه عسلویه رجوع می کنیم و می گوئیم ما فلان کار را بلدیم و توسط يك شرکت استخدام می شویم. بیشتر کارگران از طریق هم ولایتی های شان با خبر می شوند و می آیند. البته هر شرکت پیمانکاری يك تعداد کارگر ثابت دارد که سالها با آن شرکت کار کرده اند. ولی اکثریت در محل استخدام می شوند. هیچ شرط و شروط و قانونی هم وجود ندارد. به قرار دادهای کاری ما کاغذ سفید می گویند یعنی يك کاغذ سفید که زیرش امضای کارگر است راستش حتی چنین کاغذی وجود ندارد. در واقع هر سه ماه اخراج می شویم دوباره استخدام می شویم هیچ حق و حقوقی مثل بیمه هم به ما تعلق نمی گیرد. هر وقت هم کارفرما خواست به کلی جواب مان می کند و با يك چشم بالا انداختن بیرون مان می کند.

اما پول گرفتن از کارفرما مصیبت است. همیشه دستمزد ما به تعویق می افتد. شش ماه تا هشت ماه. همیشه از کارفرما طلبکاریم. تازه بعد از کلی دوندگی و اعتراض فردی و جمعی کارفرما بخشی از حقوق ما را نقد می دهد بخشی را هم به صورت چك. اگر خیلی هم بخواهی زور بزنی می گوید بیا کلاً تصفیه حساب کن. آنوقت يك چك مهلت دار می دهد و اخراجت می کنند. خود نقد کردن آن چك يك دردسر بزرگ است. این چك را کسی قبول نمی کند تازه بعضی وقتها بی محل است کسی هم که سراغ شرکتها بزرگ نمی رود که چرا چك بی محل کشیدی. چونکه از خودشان هستند. فقط بدبخت بیچاره ها را به جرم چك بی محل به زندان می اندازند.

**اینجوری کارگر مجبور است به خاطر طلبهایش در شرکت بماند.** این طریقی است که کارفرما، کارگر را همیشه وابسته به خودش نگه می دارد. اینجوری تو عسلویه گیر می کنیم و ماندگار می شویم.

### **پس کارگران با چه پولی مخارج زندگی شان را تامین می کنند؟**

با پول قرض کردن و این کیسه و آن کیسه کردن. همه کارگران مجبورند پول نزول کنند. و خرج خانواده را اینجور تامین کنند.

### **یعنی عملاً دو بار کارگران دوشیده می شوند؟**

آره دقيقا اينجوريه، يك بار كارفرما با دستمزد عقب افتاده كارگران كلي كار مي كند يك بار هم نزولخواران. حساب كنيد حقوق دهها هزار كارگر در طول هشت ماه چه مبلغ كلاني براي شركتها مي شود و چه اعتبار مالي هر بار نصيب شان مي شود. حتي اگر در بانك هم بخوابانند كلي بهره نصيب شان مي شود. مسئله گراني و پائين آمدن ارزش پول هم به كنار. يك برنامه اي براي ما چيدند كه هم هميشه طلبكاريم هم هميشه بدهكار. و مجبوريم مدام از شكم خودمون و زن و بچه مون بزيم.

### تركيب سني و جنسي كارگران چيست؟

از نظر سني همه جور هستند از جوان تا مسن وليكن بيشتر قشر جوان هستند. خيلي از جويونها مي ايند وليكن به خاطر سختي كار فقط اونهايي كه اس و رس دارند مي توانند دوام بياورند.

كارگران همه مردند. اصلا محيط مردانه است و زني نمي تواند انورها رد شود. شنيدم در برخي شركتها در بخش اداري تعداد كمی زن كار مي كنند.

**اينرا هم بگويم كه فحشا هم توي بومي ها رشد كرد. بخاطر دوري كارگران از زن شان، بعضي مردهائي كه نمي توانند غريزه شان را كنترل كنند سراغ زنان تن فروش مي روند.**

### با چه سوانج كاري روبرو هستيد؟ آيا از وسايل ايمني برخورداريد؟

**وسايل ايمني اصلا مطرح نيست.** حداكثر يك جفت دستكش کوتاه به جوشكار بدهند يا به سرپرستي هم دستكش و كفش كار مناسب بدهند. بايد بياني بيني لباس و كفش كارگران چه رنگي است، هفت بيجار است. هر كي يك جور. شلوارها با بند بسته شده و كفشهاي پاره و پوره. معمولا همان كفشهاي كهنه كارگري كه تسويه حساب کرده را به كارگر جديد مي دهند ولي قابل استفاده نيست.

**سوانج كاري فت و فراونه. اصلا كار كردن توي شركتهاي پيمانكاري يعني با جان خود بازي كردن. معروف است وقتي يك پيمانكاري ساختن سدي را بر عهده مي گيرد همان اول مي گويد اين پروژه 20 15 كشته مي دهد.**

اما سوانج كاري در عسلويه حكاييت ديگري دارد. هيچ چيز به اندازه جون و سلامتي كارگر بي ارزش نيست. يكي از سوانج كاري دائمي تصادفات است. هم در جاده هاي معمولي درب و داغان نزديك به عسلويه هم هنگامي كه سراغ مسير لوله ها مي رويم. البته جاده اي در كار نيست. چونكه فرق خط لوله با ديگر كارهاي پيمانكاري اين است كه از كنار آبادي ها نمي گذرد. ماشينها بايد مسيرها و شيبهاي ناجور را بروند خيلي وقتها چپ مي كنند كلي كارگر در اين تصادفات كشته يا زخمي و ناقص و فلج مي شوند. دست يكي مي شكند و كمر يكي ديگر.

سوانج ديگر، سوانج هنگام كار است. دست يكي زير لوله مي ماند يا انگشت كارگري بين اتصال لوله ها له مي شود يا دست شان زير قطعات ماشين آلات سنگين مي ماند و معيوب مي شود.

دردناكترين سوانج، مرگ كارگران هنگام كار گذاشتن يا تست لوله هاست. يكي از دوستانم تعريف مي كرد كه چطور يك كارگر جوان افغاني هنگامي كه لوله ها را براي تست به آب بسته بودند در اثر ريزش جداره سه متری كانال رفت زير لوله و همينطور در آب و گل دست پا زد و خفه شد. مرگش مثل فرو رفتن تو مرداب بود. ذره ذره فرو رفت. هيچكس هم كاري نتوانست بكند. تنها چاره اين بود كه جرثقيل لوله را از جا بكند. اما كسي جرئت انجام اينكار را نداشت. يعني وارد كردن كلي خسارت به شركت. آن هم در وضعيتي كه به خاطر هر صدمه اي كه يك كارگر به وسيله شركت بزند و مثلا موتور ماشيني را بسوازند راحت صد هزار تومان جريمه مي شود.

**خلاصه مرتب خبر اينجور اتفاقات بگوش مي رسد. اما آماري نيست. معلوم نيست براي هر چند كيلومتر لوله كشي چند تا كارگر كشته مي شوند.**

همين تابستان گذشته سه كارگر در رودخانه «مون» غرق شدند. چونكه از شدت گرما كلافه شده بودند و رفته بودند شنا در اين رودخانه كه آبش شور و تلخ است. اينجور فجايع زياد است. مردن يك چيز عادي تو اين منطقه شده است.

يكي از تكان دهنده ترين و دلخراش ترين آن كه فيلمش هم موجود است از بين رفتن يك راننده به خاطر سيل بود. در منطقه عسلويه بعضي وقتها به خاطر بارانهاي شديد سيل ناگهاني راه مي افند. يعني دو ساعته سيل مي آيد و مي رود. يك راننده با يك ماشين لندور قراضه شركت توي يكي از مسيل ها گير کرده

بود. امکان این بود که ماشین اش را ول کند و خودش را نجات دهد ولی از ترس از دست دادن کارش رو فرمان ماشین ماند. و هر چی بقیه گفتند که سیم بکسل را بگیر و بیا بیرون حاضر نشد. آخرش رفت روی سقف ماشین سیگاری کشید و نمازی خواند و اشهدش را گفت تا آب بالا اومد او و لندرور را با خودش برد. بیچاره يك پیرمرد بود، کار دومش بود. چند تا دختر داشت بعد از سی سال کار در جای دیگر آمده بود برای این شرکت کار کند. فیلم این واقعه موجود است. بعدا هم کارفرما اعلان کرد که پیرمرده روانی بوده و تقصیر خودش بود.

علاوه بر این سوانح باید تا امنی توی راهها را هم اضافه کنم. شبها راهها امنیت ندارد يك عده هم راهزنی می کنند. يك جانی هست در منطقه به اسم دزدگاه. بدشانسی بیاوری و يك ذره هوا تاريك بشود خطرش هست که گیر راهزنهاي مسلح بیفتی. جلويت را می گیرند و لخت می کنند و اگر مقاومت کنی یا لت و کوبت می کنند یا می کشند. تا حال برای راننده ها کلی از این اتفاقات افتاد. تازه می گویند اوضاع بهتر از سابق شده است. ولی هنوز جنازه هائی اینور و آنور پیدا می شود.

#### آیا کارگران از امکانات درمانی برخوردارند؟

ابدا. هیچ چیزی موجود نیست. عسلویه که فقط يك درمانگاه دارد بعضی وقتها يك دکتر هندی به آنجا سر می زند. در سراسر منطقه ای که کارگران کار می کنند حتی يك پرستار هم دیده نمی شود. حتی يك قرص سر درد هم پیدا نمی شود. کسی هم اگر دچار سانحه بشود باید همشهری هایش فکری به حالش بکنند. چند وقت پیش يك کارگر لر کمرش شکسته بود، ماشین شرکت هم تو راه خراب شد بالاخره محلی ها با ماشین شان او را به عسلویه رسانند و از اونجا همشهری هایش يك ماشین اجاره کردند و او را به اصفهان بردند.

تابستان که وبا اومد یکی را فرستادند با سمپاش تو بریابون سم به آنها می زد. خیلی خنده دار بود.

مالاریا هم که می گویند دیگر تو دنیا از بین رفته دوباره در این منطقه شیوع یافته است. اگر رگ بگویم تنها داروی دم دست که قدری دردهای جسمی کارگران را آرام می کند همان تریاک است.

البته کسانی که در بخش پتروشیمی کار می کنند موقعیت شان با ما فرق می کند آنها از امکانات درمانی برخوردارند ولیکن بخش درمانی پتروشیمی هیچ کمکی به بقیه نمی کند. هیچیک از کارگران از بیمه درمانی برخوردار نیستند. من يك بار يك کارگری را دیدم که 38 سال برای يك شرکت کار می کرد او از نوجوانی کارش را شروع کرده بود و دستش هم در اثر سوانح کاری معیوب شده بود. ازش پرسیدم بیمه هستی گفت كلا يك هفت هشت سالی برایش بیمه رد کردند. هنوز هم باید مثل سابق کار کند. چونکه مدام اخراج می شد و دوباره سر کار بر می گشت. قیافه اش مثل يك پیرمرد هشتاد ساله بود. ولی مدتی است که کارگران سر بیمه شان به کارفرما ها فشار می آورند.

#### وضعیت تغذیه و بهداشت کارگران چگونه است؟

در مورد غذا گفتم که چگونه است. سال تا سال غیر از هندوانه کسی رنگ میوه را نمی بیند. مشکل اصلی این است که غذا به حد کافی نیست. سطح بهداشت آشپزخانه هم خیلی پائین است. تا حال چندین بار کارگران بطور دستجمعی دچار مسمومیت غذائی شدند. این موضوع به روزنامه ها هم راه پیدا کرد.

می دانی این داستان غذا دادن کارفرما برای منافع خودش است. می ترسد کارش عقب بیفتد. تازه این کار مثل صدقه دادن است تا اینکه حق ما باشد. حق کارگر این است که گرسنه نماند. يك جور منت گذاری است. خدا نکند یکی برود لقمه اضافه تر بخواهد الم شنگه پیا می کنند. تازه خیلی وقتها اگر کارگری کارش طول بکشد و شب دیر برسد و دوستانش هم برایش غذا نگرفته باشند شب باید گرسنه بخوابد.

برنامه همه شرکتهای پیمانکاری همین است. سرجمع حساب کنی کمترین هزینه يك پروژه، هزینه رفاه آدمهای آن است. از نظر مقایسه با دیگر قسمتهای يك پروژه این کمترین هزینه است ولیکن همیشه کارفرماها در این زمینه پایشان می لنگد. میلیونها میلیون رشوه می دهند، ماشین آلات می خرند برای مهندسان و روسای شان خرج می کنند وقتی که به کارگر می رسند می گویند پول نداریم. همش می گویند پیمانکار بالا دست تر پولهای مان را نداد. معلوم نیست این همه پول که از فروش گاز در می آورند و هی تبلیغش را هم می کنند کجا می رود.

**نابرابری با کره ای ها و نور چشمی ها زیاد است؟**  
خیلی. وضعیت کارگران خارجی مثل کره ایها کلا با ما فرق می کند آنها حقوق به دلار می گیرند پول هواپیمایهانشان را شرکت شان می دهد. من شنیدم که برای شان در کمپهای شان استخر هم زده اند. توتال در عسلویه خودش هواپیمای اختصاصی دارد. و ربطی به شرکت هواپیمائی ماهان ندارد.

نورچشمی ها هم بهترین زندگی را اینجا دارند. اینها همان آقازاده ها هستند که حال کار بلد باشند یا نباشند يك مقامی توی این شرکتهای پیمانکاری دارند. همه چیز در این اختیارشان هست. از ماشین آخرین مدل کولر دار تا خانه هائی با همه نوع امکانات. مثلا ماشین برای شان اجاره می کنند ماهی يك میلیون تومان. غذای این نورچشمی ها هم زمین تا آسمان با ما فرق دارد. بهترین غذا و خدمه را دارند و خاویار می خورند. و اصلا با ماها قاتی نمی شوند. عار دارند با ما نشست و برخاست داشته باشند.

### **کنترل کارگران چگونه است؟**

**رفت و آمد به عسلویه چندان آسان نیست. باید چند پست بازرسی ماموران انتظامی و کره ای ها را از سر بگذارنی.** دو تا چیز کنترل کلی کارگران را برای شان آسان می کند یکی مواد مخدر دیگری تفرقه. معتاد کردن واقعا بخشی از کنترل و سرکوب کارگران است. اعتیاد دیگر مفهوم کارگر را عوض می کند. چون اراده اش ضعیف می شود، بیچار می شود و دنبال همبستگی با بقیه نمی رود. کارفرما ها هم همین را می خواهند. دامن زدن به تفرقه میان کارگران ملیتهای مختلف هم که جای خود دارد. اینجوری فقدان ماموران انتظامی را در بیابون جبران می کنند.

همانطور که گفتم هزار تا بند دیگر هم هست که کارگر را گیر می دهد. کمپهای عسلویه برای ما مثل اردوگاههای کار اجباری هستند. حتما فیلمهای اردوگاههائی که هیتلر برای لهستانی ها درست کرده بود، را دیدی وضع ما آنطوری است. یا فیلم های اردوگاههای کاری که آمریکائی ها برای زندانیان درست می کردند را دیدی که چطور بزور از آنها کار می کشند. باور کن وضعیت ما در عسلویه اینطوری است اصلا غلو نیست.

يك کارگر وقتی برای «رست» اش می رود انگار پرواز می کند مثل زندانی که چند روز مرخصی می رود. قبراق است. وقتی بر می گردد خموده است و غم از سر و رویش می بارد. و انگاری دارد دنیا رو سرش خراب می شود. اینه وضعی که برای ما جور کردند، اینجا بر لبی خنده نمی بینی!

**يك زندگی حیوانی برای ما درست کردند. وقتی این همه کارگر معتاد را می بینیم به فکر آدم می آید که این شد زندگی! يك کاری کردند که مثل کرم تو هم بلولیم. برای اینها ما هیچ ارزشی نداریم. برای شان مثل يك دستمال کاغذی هستیم که پس از مصرف دورمان می اندازند. کارگر که ارزشی در مملکت ما ندارد. اینها شر و ور است که می گویند در اسلام بر دست کارگر بوسه می زنند.**

**ما را با پیشرفته ترین تکنولوژی به عصر حجر برگرداندند. آدم یاد زمان فراغنه مصر می افتد و ساختن اهرام مصر. که چطوری برده ها بیگاری می کردند تا اهرام درست شود.** برای این آقایون هم اینطوری است باید خط لوله هر جوری شده تمام شود تا یکی از بزرگترین منابع استخراج گاز دنیا ساخته شود. برای اینها کارگر جزئی از گاز است که باید مصرف شود. این ها زندگی ما را مثل گاز مصرف می کنند تا این دفعه به جای دلارهای نفتی دلارهای گازی گیرشان بیاید. اگر نفت و گاز کارش درست بود که زندگی ما اینطوری نبود. ایرانی جماعت که از عسلویه سود نمی برد مگر يك عده گردن کلفت، که گردن هایشان کلفت تر شود. چرا باید شرکت کره ای بیاید و این منطقه را کنترل کند. اگر اینها مال ایران است چرا همه تاسیسات مال توتال است چرا باید خارجی بیاید اینجا را کنترل کند. می گویند بعد از اتمام تاسیسات عسلویه کره ای ها قرار است بمانند. آن روی «کاغذ سفید قرارداد کارفرما با کارگر»، «کاغذ سفید قرار دادی» است که این آقایون با این جور شرکتهای سر نفت و گاز بستند. اگر گاز منافعش برای مردم بود حتما حق کارگر هم پرداخت می شد. موضوع این است که از همان خشت اول همه چی کج است و در نتیجه تا تریا دیوار کج می رود.

**با این وضعیت ناگوار کارگران آیا مبارزاتی در این منطقه هست؟ پارسال همین موقع ها روزنامه ها خبر دادند که يك کارگر با کلت و نارنجك رفته بود عده ای را گروگان گرفته بود که حقوق معوقه اش را بگیرد. ماجرا چی بود؟**

من از جزئیات این ماجرا خبر ندارم. اما در این منطقه با این شرایط کاری همه چیز امکانش هست و هیچ چیز غیر ممکن نیست. تقریباً اکثر کارگران کارگاهها مجبورند هر از چندگاهی برای دریافت حقوق شان یکی دو روز اعتصاب کنند تا مزدشان پرداخت شود. کارگزینی هم معمولاً یک جوری سر و ته قضیه را هم می آورد. می گوید اگر همه حقوقتان را می خواهید بیائید تسویه حساب کنید و یک چک مدت دار می دهد. این یعنی اخراج از شرکت. قرار داد و مقرراتی هم که نیست. اخراج هم یعنی بیکاری و آنقدر کارگر دنبال کار فت و فراوان است که مشکلی نیست که شرکت کارگر جدید بیاورد. با بقیه هم یک جوری کنار می آید یک ماه را می دهد، چک مهلت دار می دهد یا بقیه را می گذارد ماه بعد و خلاصه اینجوری کش می دهند و سر و ته قضیه را به هم می آورند.

**در خیرها بود که بعد از شش سال بالاخره در عسلویه اداره کار باز شد. آیا این مسئله تاثیری در وضعیت شما دارد؟**

اینها همه سیاه بازی است. این مملکت که بعد از شش سال بیابند اداره کار باز کنند و نپرسند تا حالا چه بلایی سر این پنجاه هزار کارگر آمده است. دولت که خودش یک پای اصلی این پروژه عسلویه است و نمی تواند بگوید من خبر نداشتم. تازه کی اداره کار مدافع حق کارگران بود که الان باشد. یک عده اونجا نشسته اند که هر وقت مسئله ای پیش بیاید بیاوند یک جوری اوضاع را به نفع کارفرما رتق و فتق کنند. مثل نیروی انتظامی که کارش همیشه دفاع از شرکتهاست.

**قانون کار هم که کشک است کشکی که از کارخانه های بزرگ تهران آنور تر نمی رود.**

**ماجرای درگیری مردم محلی با کره ای ها چه بود؟**

ماجرای دلخراشی بود. حدود چهار سال پیش اتفاق افتاد. کارگران کره ای هوس زن می کنند و از نگهبان کمپ شان فاحشه خواستند. مرده هم رفت زنش را آورد که پولی گیرش بیاید. معلوم نیست کره ای ها با این زن چکا رکردند که می میرد. نگهبانه هم داشت جنازه را میبرد که مخفیانه دفن کند که محلی ها می فهمند. مردم داغ می کنند و حمله می کنند به کمپ کره ای ها. سه روز درگیری و زد خورد بود. خیلی سریع نیروی انتظامی آمد و جلوی مردم بومی را گرفت. اینها به جای اینکه از حق مردم دفاع کنند از کره ای ها دفاع کردند.

**اخیراً احمدی نژاد سفری به عسلویه داشت. چه کاری برای کارگران انجام داد؟**

هیچی! خود اون سفر جوك بود. کلی تبلیغ کردند که ببینید چقدر خاکی و ساده است. و با همان هواپیمای معمولی که بقیه به عسلویه می آیند اومد و هیچ تشریفاتی هم برایش نگرفته بودند. کلی هم تو روزنامه ها سر این مسئله تبلیغ کردند. خوب بعضی کارگران هم باورشان شد. مخصوصاً پارسال که خاتمی برای افتتاح چند فاز آمده بود نمی دانی کارفرماها چکار کرده بودند. جشن سلطنتی گرفته بودند، فقط کالسکه شاه را نیاورده بودند. اما امسال احمدی نژاد اینجوری آمد. با چند نفر کنار بقیه مسافران هواپیما نشست. بگذریم که آنروز فرودگاه عسلویه مثل مور و ملخ مامور امنیتی ریخته بودند. اینرا هم بگم که هزینه امنیتی سفرهای سران حساب و کتاب ندارد. چونکه از یک ماه قبل برایش کار می کنند و برنامه می ریزند و همه چی را کنترل می کنند.

خلاصه احمدی نژاد اومد و خودی نشان داد و چند جا سر زد و برگشت. تنها کاری که کرد گفت این «رست» ها را بردارید و هواپیمای شرکت ماهان را هم بردارید یا کم کنید و همان هواپیماهای شرکت نفت بماند که همه کس نمی توانند باهانش سفر کنند. اینجوری می خواست تا آدمها مجبور شوند همانجا بمانند و بروند زن و بچه شان را بیاورند و یا اگر نخواستند نیابند و اینجوری کار به محلی ها واگذار شود.

ارواح شکمشان، دلشان برای بومی ها می سوزد! مگر امکاناتی برای منطقه گذاشتید؟ نه امکان تحصیلی هست نه امکان یادگرفتن فنی جز بدبختی و آوارگی و اعتیاد. تنها کاری هم که الان می توانند انجام دهند نگهبانی است. شنیدم وزیر نفت و روسای شرکت نفت بهش گفتند بیخود زر زر نکن. این محلی ها هیچ تخصصی ندارند. اینجوری کار پروژه می خوابد. این هم از طرحهای اقتصادی آقای رئیس جمهور که با کارگر نوازی ظاهری دنبال پول گزاش است تا دولتش بچرخد.

**آیا کارگران در انتخابات به او رای دادند؟**

**دور و بری ها ما که اصلا رای به هیچ کی ندادند.** من اون روز تو کمپ بودم وقت «رست» ام بود. کسی تو کمپ رای نداد هر کی يك جوری بهانه آورد یکی خودش را سرگرم لباس شستن کرد اون یکی خودش را به مریضی و خستگی زد. کارفرمای شرکت ما هم چهار تا ماشین با چند تا ایادی خودش راه انداخت که بروند سر خط از کارگران رای بگیرند. **زود هم برگشتند و رفتند. لابد خبر دادند که پنجاه هزار تا رای تو عسلویه جمع شد.**

**با این اوضاعی که تعریف کردی راه حل این همه مشکلات را چی میبینی؟** راستش نمی دونم. فقط می دونم که اینجوری نمیشه. و اینجوری درست بشو نیست. **باید يك کار ریشه ای تو مملکت بشه، همه این اوضاع بهم بخورد و يك عده سرکار بیایند که از اول دو دو تا چهار تا کنند و بگویند چطوری از نو همه چی را درست کنیم.**

**این همه ثروت و امکانات است ولی مملکت را به منجلاب کشاندند.** عددی که در این مملکت هیچوقت نمود پیدا نمی کند همین هزینه رفاه کارگران است. آدم سوار ماشین می شود آب و روغنش را نگاه می کند. اینها این اندازه هم به کارگر و زندگی اش اهمیت نمی دهند. يك شهری مثل بم خراب شد اینها عین خیال شان نبود. اینرو هم می دانم که تا زمانی که کارگر به حقیقت آگاه نشه و روشن نباشه وضع همینطوری باقی می ماند. باید فرهنگ کارگر هم عوض بشه. فرهنگی که بهش عادت کردند، فرهنگ لودگی، فرهنگ بدبختی، فرهنگ دودوزه بازی و حزب بادی. بالاخره کارگر هم نیاز دارد که مثل يك بچه بزرگ شود و تربیت شود. باید الفبای اولیه را بفهمد. می دونم که عوض شدن اوضاع زمان می برد. ولی هر چی کارگر بیشتر آگاه بشه این زمان کوتاهتر می شه.

**آیا در عسلویه آدمهای روشن و آگاه هم هست؟**

اگر باشد نمودی ندارد. لابد تو حلقه خودشون دیگران را راه نمی دهند. **قدیمها دوره انقلاب اینجور آدمها زیاد بودند. من خودم تو شرکتهائی که کار کردم یکسری آدم درست دیده بودم. بعضی مهندستها و دانشجوها بودند که حرفهای خوبی می زدند و ما را روشن می کردند و از حق کارگر دفاع می کردند. ولی کم بودند. زمانشان هم کوتاه بود و نگذاشتند دوام بیاورند. يك دفعه هم نیست شدند. تا حال من تو عسلویه اینجور آدمها رو ندیدم.**

بیشتر مهندسهای جوانی که الان می آیند فقط خودشون را برای ما می گیرند. و تافته جدا بافته خودشون را می دانند. معمولا یا نورات و فك و فامیل مدیریت اند یا سفارشی اند و توسط رئیس کمرگ یا رئیس پتروشیمی به پیمانکاران معرفی شدند و استخدام شدند. اغلب مواقع اولین کاری که اینها می کنند زور به کارگر می آورند تا عزیز کارفرما شوند. این چیز روزانه بهشان تزریق می شود. الفبای اولیه ای که یادشان می دهند کوبیدن کارگر است. بهشان گفته می شود کارگر یعنی وصله ناجور و تو باید ازش مثل برده برای شرکت کار بکشی. تازه خیلی ها نه فنی بلدند و تو دفتر، زیر کولر، پشت کامپیوتر نشسته و ورق بازی می کنند. يك مهندس یعنی يك آدم فنی که بکارش وارد است. ولی بیشتری ها اینجوری نیستند. من منکر تحصیلات شان نیستم و مهندسهای وارد هم هستند. ولی بیشتری ها اینجوریند. تقصیر خودشون هم نیست. تقصیر بخش دانشگاهی ماست. پدر و مادرشان باید کلی پول بدهند تا اینها يك مدرکی از دانشگاههای آزاد بگیرند و سواد درست حسابی هم نداشته باشند.

**با توجه به اینکه این مصاحبه عمدتا در میان دانشجویان پخش می شود چه پیامی برای آنان داری؟**

انتظارم از دانشجویان این است که بیایند خودشون از نزدیک وضعیت ما را ببینند. حتی اگر برای چند روز هم شده بیایند. گردش علمی شان را بگذارند توی عسلویه. چند تا چند تا بیایند. گروه گروه بیایند. می توانند حتی به عنوان کارگر فصلی بیایند و قاتی شوند. قانع نباشند به همان چیزهائی که در دانشگاه تو کله شان می کنند. بیایند از نزدیک عینیت را ببینند و زندگی ما را لمس کنند. فقط مصرف کننده نباشند. به دیگران اطلاعات برسانند. بیایند آنجا اطلاعات کسب کنند، گزارش و خبر و فیلم تهیه کنند. از اوضاعی که برای ما درست کردند افشاگری کنند. صدای ما را به گوش همه برسانند. به گوش مردم دنیا برسانند. من کارگر که

**امکانات ندارم که صدایم را فرضا به گوش کارگران توتال تو جاهای دیگر دنیا برسانم ولی دانشجویان راحتتر می توانند این کارها را بکنند.**  
بالاخره کار باید از جایی شروع شود. اینجوری شاید آن کارگران عسلویه که تو خاک و خل و مواد مخدر غلت می زنند هم تاثیر بگیرند. وقتی ببینند چند تا جوان از اون سر دنیا آمده اند کمکی به شان کنند آنها هم به فکر می افتند که خودشان هم کاری کنند.  
من نه اقتصاد حالیم است نه کلی چیزهای دیگه. اینها همه علم است باید وقتش را داشته باشی که یاد بگیری. به ما که وقتش را نمی دهند. اینها را دانشجویان بهتر می دانند و می توانند. حتما لفظ کلام و دیدشان بهتر از من است. قشر تحصیلکرده بهتر میتواند درک کند و بهتر می تواند برنامه دهد. شاید دید من نوعی این باشد که فقط بروم بزنم تو دماغ فلان یارو دق دلی خالی کنم اما با کتک زدن که حل نمی شود. آنها می توانند در پیدا کردن راه حل به ما کمک کنند. به شرطی که آدمهای درستی باشند فکر و دلشان با کارگر باشد و دنبال سیا بازی یا ماجراجویی هم نباشند.

**من از تو به خاطر انجام این مصاحبه تشکر می کنم. از اینکه به ما کمک کردی که صدای کارگران عسلویه را به گوش دیگران هم برسانیم و افکار دانشجویان را به درد و رنجی که بخشی از جامعه ما می برند جلب کنیم.**

من هم از شما تشکر می کنم. من سعی کردم حقایق را بگویم. هر چند تلخ باشد. یک سنگینی بزرگ در دلم بود آنرا خالی کردم. سنگینی که هزاران هزار کارگر دیگه مثل من روی دل شان هست. اینها حرف دلم بود که زدم. و قصدم خدمت به کارگران بود.  
**درست است. حرف دل بود و عمیقا رنگ و نشان واقعیت زندگی را بر خود داشت. بدون شک این حرفها باعث می شود که چشمهای زیادی بروی حقیقت باز شود. با امید به بهروزی همه کارگران جهان** ¶